

کالبد شکافی تورم در ایران

گفتگونی با:

دکتر انور خامه‌ای

دکتر انور خامه‌ای کارشناس برجسته مسائل اقتصادی که متجاوز از نیم قرن سابقه تدریس و تحقیق دارد اینک آثار او را در یکی از شهرک‌های حومه کرج سپری می‌کند و بیشترین ساعات شبانه‌روز را به مطالعه، تحقیق و تألیف می‌گذراند.

گوشه‌نشینی دکتر خامه‌ای به مفهوم دورماندن وی از رویدادهای جاری جامعه نیست، بلکه در پاره‌ای موارد اطلاعات و آگاهی‌هایی به مراتب دقیق‌تر از دست‌اندرکاران و افراد حاضر در صحنه فعالیت‌های روزمره دارد.

گفتگوی زیر که حول تحولات اخیر اقتصادی کشور، و تصمیم‌های جدید برنامه‌ریزان و اداره‌کنندگان امور اقتصادی دور می‌زند، شاهدهی بسزاین مدعاست:

گزارش - چنانکه می‌دانید اخیراً از طرف دولت و مجلس اقدامهایی در جهت کنترل قیمت‌ها و مهار کردن تورم انجام، یا در نظر گرفته شده است؛ مانند تعیین بهای کالاها و وادار ساختن فروشندگان به نصب برچسب قیمت هر کالایی روی آن و نیز جلوگیری مجلس از افزایش نرخ بعضی از خدمات دولتی همچون نفت و گاز و... و تثبیت آنها در سال جاری. به نظر شما این اقدامات تا چه اندازه می‌تواند در مهار کردن تورم افسار گسیخته‌ای که در سالهای اخیر گرفتار آن بوده‌ایم مؤثر باشد؟ نیازی نیست به اهمیت بنیادی این مسئله در زندگی روزانه مردم و برای سلامتی اقتصاد کشور اشاره کنیم. امروز بزرگترین و دشوارترین مشکل برای مردم افزایش سرسام آور و روزافزون قیمت‌هاست که به راستی برای کارمندان و کارگران غیرقابل تحمل شده است. از سوی دیگر عوارض این تورم دامن‌گیر بخشهای دیگر اقتصاد مانند صنعت، کشاورزی، واردات، صادرات، بودجه دولت و... شده و به صورت بحرانی فراگیر اقتصاد ما را تهدید می‌کند. آیا به عقیده شما این تصمیمات دولت و مجلس می‌تواند این بیماری را درمان کند؟

خامه‌ای - همان‌گونه که گفتید مسئله تورم یکی از مسائل اساسی کنونی ماست و مبارزه با آن برای جامعه ما اهمیت حیاتی دارد. تورم، به ویژه نوع شتاب‌گیرنده آن، یک بیماری اقتصادی است، و مانند هر بیماری دیگری به دو گونه

و تعادل برقرار می‌گردد. بدین سان که با افزایش قیمت‌ها، نرخ سود بالا می‌رود و تولید و همراه آن عرضه کالاها از نو افزایش می‌یابد. برعکس هر نوع دخالت دولت و کنترل قیمت‌ها آن را تشدید می‌کند و بر وخامت تورم می‌افزاید. بهترین سیاست اقتصادی در چنین موردی حمایت محتاطانه از صنایع و تولیدکنندگان داخلی و تشویق رقابت میان آنها و جایزه دادن به کسانی است که بیشتر و بهتر تولید کرده‌اند.

اما کاهش عرضه ممکن است مصنوعی باشد، یعنی کالاها را مورد نیاز در داخل کشور به اندازه کافی تولید می‌شود ولی به صورت احتکار در انبارها می‌ماند، یا برای کسب ارز به خارج صادر می‌شود؛ مانند کمپانی پیاز در همین اواخر که موجب گرانی و حشتناک آن شده بود. در این مورد نیز تورم با فشار دولتی و تعیین نرخ و نصب برچسب و غیره ریشه کن نخواهد شد. باز هم بهترین درمان آن افزایش عرضه از طریق افزایش تولید یا تشویق واردات است. البته استفاده از اهرمهای دولتی نیز مفید است به شرطی که همراه با یک سیاست درست اقتصادی باشد، و الاً موجب تشدید کمپانی کالا و افزایش شدیدتر بهای آن خواهد شد. با این همه کاهش عرضه در بسیاری موارد عامل اصلی تورم نیست. عامل و علت اصلی آن افزایش تقاضا است. هرگاه تقاضا برای کالایی بی تناسب با عرضه آن افزایش یابد بهای آن بالا خواهد رفت. اما افزایش تقاضا دو علت عمده دارد: یکی افزایش جمعیت و دیگری افزایش قدرت خرید سرانه کشور. افزایش جمعیت یک پدیده اجتماعی است که به آسانی نمی‌توان روند آن را تغییر داد. در کشور ما نرخ رشد جمعیت به علل تاریخی و اجتماعی خیلی بالاست و به سهولت نیز کاهش نخواهد یافت. البته پیکار تبلیغاتی که در این زمینه انجام می‌شود مفید است، اما نباید انتظار داشت که نتایج آن به زودی آشکار شود، به گونه‌ای که موجب کاهش تقاضا و جلوگیری از تورم گردد. پس مبارزه با تورم باید عمدتاً متوجه افزایش قدرت خرید سرانه شود.

افزایش قدرت خرید اگر طبیعی یعنی متناسب با افزایش تولید و عرضه باشد زیان بخش نیست. اما اگر مصنوعی باشد، یعنی ناشی از افزایش اشتغال در بخش غیرمولد، یا افزایش بی تناسب حجم پول در گردش باشد، موجب تورم شدید و افسار گسیخته می‌شود. در جامعه‌ای که دولت برای جلوگیری از بیکاری و افزایش آن، گروه گروه جوانان را استخدام می‌کند و به مشاغل غیرمولد می‌گمارد و آخر هر ماه میلیاردها تومان از بودجه دولت را به آنها می‌پردازد، حجم پول منظمأ و به طور بی تناسب افزایش خواهد یافت و قیمت‌ها به شدت بالا خواهد رفت. در چنین شرایطی هرگونه فشار از جانب دولت برای تثبیت قیمت‌ها یا کاهش آن، بجای جلوگیری از تورم بر وخامت آن خواهد افزود.

جمع هزینه‌های جاری دولت (حقوق و مزایای کارمندان و مزدبگیران و مخارج دیگر اداری و غیر عمرانی) در سال ۱۳۷۰ برابر ۵۲۰۱ میلیارد ریال بوده ولی در سال ۱۳۷۱ به ۶۵۲۱ میلیارد ریال رسیده، یعنی ۱۳۲۰ میلیارد ریال افزایش یافته بوده است. در حالی که در همین سالها هزینه‌های عمرانی دولت به ترتیب ۱۶۲۱ و ۱۷۶۰ میلیارد ریال بوده یعنی فقط ۱۳۹ میلیارد افزایش یافته بوده است. به عبارات دیگر هزینه‌های غیرعمرانی دولت ده برابر هزینه‌های عمرانی آن بوده است. در قانون بودجه سال ۱۳۷۲ اعتباری به مبلغ ۱۳۵۴۳ میلیارد ریال برای هزینه‌های جاری یعنی ۷۰۲۲ میلیارد ریال بیش از هزینه‌های سال ۷۱ تأمین شده، در حالی که اعتبار هزینه‌ها عمرانی ۶۲۱۴ میلیارد ریال بوده یعنی ۴۴۵۴ میلیارد ریال افزایش نشان می‌دهد. در لایحه بودجه ۷۳ دولت ۱۹۳۳۸ میلیارد ریال برای هزینه‌های جاری و ۸۵۰۳ میلیارد ریال مخارج عمرانی در نظر گرفته است. بدین سان در حالی که برای هزینه‌های جاری افزایشی برابر ۵۷۶۵ میلیارد احتساب شده، برای هزینه‌های عمرانی دولتی ۲۲۸۹ میلیارد ریال یعنی کمتر از نصف آن در نظر گرفته شده است. بدین سان ملاحظه می‌کنید که هزینه‌های غیر عمرانی دولت به طور روز افزونی بیش

دولت استراتژی

اقتصادی

مشخصی ندارد

از هزینه‌های عمرانی آن بالا رفته است. و این در کشوری است که قسمت اعظم تولید آن در کنترل بخش دولتی است و بخش خصوصی نقش تعیین کننده‌ای در اقتصاد کشور ندارد و به صورت‌های گوناگون از جانب دولت و بخش دولتی محدود می‌گردد. از این رو سطح تقاضای عمومی مرتباً به ابتکار دولت بالا می‌رود در حالی که عرضه همپای آن افزایش نمی‌یابد. نتیجه آن، افزایش قیمت‌ها و تورم است. در چنین شرایطی اعمال هرگونه فشار و محدودیتی از طرف دولت بر کسبه و بازرگانان موجب فرار کالاها از بازار و کمیابی اجناس و در نتیجه کاهش عرضه و افزایش بیشتر قیمت‌ها خواهد شد.

روش مختارالسلطنه‌ای

گزارش - پس به نظر شما باید فروشندهگان را آزاد گذاشت که هر اندازه می‌خواهند به خریداران اجحاف کنند و سود کلان ببرند و هیچ حساب و کتابی هم نداشته باشند؟!

خامه‌ای - خیر. من چنین چیزی نمی‌گویم و معتقدم باید با احتکار و تورم مبارزه کرد، منتها معتقدم باید از راه صحیح با آن برخورد کرد. راه آن بگیر و بسند و چوب و فلک و روش مختار السلطنه‌ای نیست. این گونه برخورد با تورم در پنجاه سال اخیر بارها مورد آزمایش قرار گرفته و نتیجه معکوس داشته است. راه عاقلانه آن برخورد اقتصادی است. بگذارید یک نمونه تاریخی برایتان ذکر کنم. در زمان حکومت ملی دکتر مصدق قیمت ماهی آزاد بالا رفت و به دهانه‌ای ۵ تومان و ۱۰ تومان رسید. علت آن این بود که شرکت شیلات که در اختیار شورویها بود قسمت اعظم ماهی صید شده را صادر می‌کرد و عرضه بازار داخلی را کم کرده بود. دکتر مصدق شرکت شیلات را ملی کرد و اولویت عرضه را به بازار داخلی داد. کامیونهای پر از ماهی در تهران و

شهرهای دیگر گردش می‌کردند و ماهی را ۵ ریال یا یک تومان می‌فروختند. دیگر هیچ فروشنده‌ای جرأت نمی‌کرد ماهی را بیش از این قیمت بفروشد. همین پیاپی هم که بهای آن تا ۱۵۰ تومان بالا رفته بود، وقتی دولت از خارج وارد و عرضه کرد قیمت آن خود به خود کاهش یافت. منتها ایراد این است که چرا دولت باید می‌گذاشت آن گونه بی بند و بار صادر شود تا بهای آن این گونه بالا رود و مشکل بیافریند؟ نقص اصلی سیاست اقتصادی ما که این مسئله پیاپی و تورم یکی از مظاهر آن است، این است که دولت یک استراتژی اقتصادی مشخصی ندارد. گاهی درهای کشور را چنان باز می‌گذارد که بازار آکنده از کالاهای بیگانه و عمدتاً غیر ضروری یا بنجل و حتی لوکس و بی‌مصرف می‌شود. بعد ناگهان در و دربند‌ها را چنان می‌بندد که همین اجناس بنجل را مردم از ترس کمیابی از دست هسم می‌فایند و فروشندهگان، آنها را در انبارها پنهان می‌سازند.

همین سیاست ایجاد مناطق آزاد بازرگانی یک نمونه از همین بی‌سیاستی است. هدف از ایجاد آنها ظاهرآ تشویق صادرات غیرنفتی و سرمایه‌گذاری در این مناطق بوده است. اما چون حدود و وظایف و امکانات این مناطق روشن و مشخص نشده، نتیجه آن رواج قاچاق و سوء استفاده‌های دیگر بوده است.

بازرگانی ایران و روش پایاپای

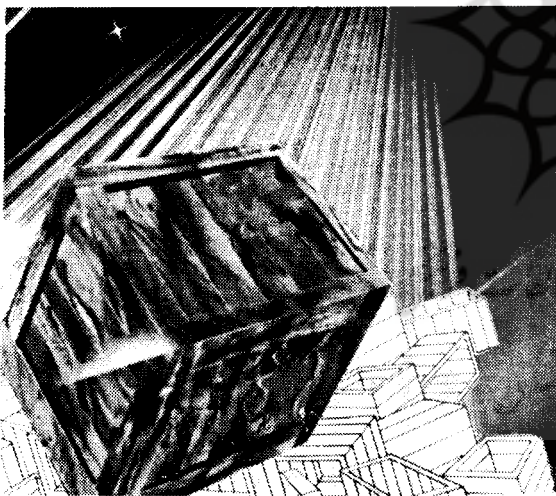
گزارش - در مورد صادرات غیرنفتی، دولت بارها سیاست خود را دایر بر تشویق آن اعلام کرده و حتی آمارهایی نیز در مورد افزایش نسبی این صادرات ارائه داده است. با وجود این می‌بینیم نتیجه محسوس نداشته است و از یکسو ما روز به روز بیشتر به عایدات نفت وابسته می‌شویم و از سوی دیگر بدهی خارجی ما افزایش یافته و اکنون حدود ۳۰ میلیارد دلار وام‌دار شده‌ایم! این مشکلات را چگونه می‌توان توضیح داد؟

خامه‌ای - این مشکلات باز برمی‌گردد به اینکه ما در سالهای اخیر یک سیاست بازرگانی ثابت و مشخص نداشته‌ایم. هر وقت درآمد ما از صادرات نفت بر اثر بالا رفتن قیمت نفت در نتیجه نوسانات بازار آن، قدری بالا رفته و ذخیره خارجی ارزی‌مان قدری

وارداتمان نیز سهمیه‌بندی کنیم و برنامه مشخصی داشته باشیم.

نکته مهم دیگر این است که سیاست‌گزاران اقتصادی ما معمولاً برنامه‌های عمرانی را از وضع اقتصادی جاری و عادی تفکیک می‌کنند، گویی ساخت سدها، بندرگاهها، فرودگاهها، سیلرها و راهها از تولید و توزیع عادی کشور جداست. بدین سان مثلاً تصمیم می‌گیرند فلان قسمت از درآمد نفت را به برنامه عمرانی تخصیص دهند. در نتیجه با کاهش احتمالی درآمد نفت بخشی از برنامه‌های عمرانی ناقص می‌ماند. این درست نیست. باید برنامه‌های عمرانی را در درون روند اقتصادی کشور در نظر گرفت و متناسب با آن تنظیم و اجرا کرد.

رشد سرمایه‌گذاری مولد کند است - گزارش - در مورد سرمایه‌گذاری‌های خارجی نظرتان چیست و در شرایط کنونی تا چه حد این گونه سرمایه‌گذاریها مفید و ممکن می‌دانید؟



خامه‌ای - من با سرمایه‌گذاریهای خارجی به طور کلی مخالف نیستم. منتها باید شرایط و محدودیتهای ویژه‌ای برای آن در نظر گرفت به طوری که راه هرگونه سوء استفاده اقتصادی یا سیاسی به روی سرمایه‌گذاران خارجی بسته شود، مانند محدودیت سهامداران خارجی به ثلث کل سهام و غیره. به هر حال در شرایط کنونی امکان سرمایه‌گذاری خارجی عمده کم است و نباید زیاد روی آن حساب کرد. برعکس، حجم چشمگیری سرمایه داخلی وجود دارد که متأسفانه

بحرانی خطرناک

بخش مسکن را

تهدید می‌کند

در جهت درست سرمایه‌گذاری نمی‌شود. رشد سرمایه‌گذاری مولد بسیار کندتر از رشد سرمایه داخلی است. بخش عظیمی از سرمایه‌های کشور بجای اینکه در صنعت یا کشاورزی به کار افتد، متوجه سفته‌بازی، معاملات ارزی، خرید و فروش خودرو یا احتکار کالا می‌شود و در بهترین حالت در بازرگانی به کار می‌افتد. یک علت عمده آن، اگر نگوئیم عمده‌ترین علت، نبودن امنیت و اعتماد برای کسب سود عادلانه از این سرمایه‌ها در صنعت و کشاورزی است. وضع قوانین و آئین‌نامه‌ها و تصویب‌نامه‌های متعدد و اغلب مبهم و کشدار در این زمینه، همراه با دیوانسالاری مزاحم و گاه فاسد، مانع سرمایه‌گذاری در جهت مولد و مفید می‌شود و سرمایه‌های داخلی را در جهات زیان‌بخش پیش‌گفته منحرف می‌سازد.

بحران در بخش مسکن

گزارش - مشکلات فراوانی که این انحراف در زمینه اشتغال ایجاد می‌کند... خامه‌ای - بلی، چون افزایش کار مولد متناسب با افزایش نیروی کار نیست، نیروی کار اضافی متوجه مشاغل غیرمولد و کاذب مانند دلالی ارز، کوبین‌فروشی، یا جرایم و جنایاتی مانند توزیع مواد مخدر، دزدی، جیب‌بری و غیره می‌شود. در اینجا باید تذکر دهم که رشد نیروی کار در کشور ما بیش از حد طبیعی آن است. حد طبیعی رشد نیروی کار مساوی است با رشد جمعیت آماده برای کار منهای رشد افراد بازنشسته. اما در کشور ما به علت کاهش فوق‌العاده درآمد نیروی کار، بازنشستگی واقعی وجود ندارد. نه تنها بازنشستگان به علت ناکافی بودن حقوق بازنشستگی تا زمان مرگ مجبورند کار کنند بلکه شاغلان نیز ناگزیرند دو شیفت و سه شیفت کار کنند. همه این عوامل رشد نیروی آماده به کار را بسیار بیش از حد طبیعی آن نشان می‌دهد. در نتیجه نیاز به افزایش کار مولد

در کشور بسیار حساس و حیاتی می‌نماید.

پدیده دیگری که این نیاز را بیشتر و حیاتی‌تر می‌سازد، رکودی است که اکنون بر بخش ساختمانی حکمفرماست. اکنون با وجود اینکه توده انبوهی از مردم از مسکن مناسب برخوردار نیستند و داشتن یک مسکن مستقل هر قدر کوچک هم باشد، در صدر آرزوها و رویاهای آنهاست، در مقابل صدها هزار و احتمالاً بیش از یک میلیون واحد مسکونی خالی افتاده‌اند و در انتظار خریدار روز شماری می‌کنند. علت این دو پدیده متضاد و متناقض این است که در بخش ساختمان نیز ما هیچ برنامه درست و مناسب نداشته‌ایم. در زمان جنگ تحمیلی، در حالی که صدها هزار خانواده جنگ زده به تهران و شهرهای بزرگ کوچ می‌کردند، دولت نه تنها ساختمان مسکن را تشویق نمی‌کرد، بلکه هرگونه معامله املاک و مستغلات را در تهران و احتمالاً در شهرهای بزرگ دیگر ممنوع ساخته بود. این موجب افزایش شدید تقاضای مسکن و افزایش بها و اجاره مسکن شد. پس از پایان جنگ ناگهان همه درها به روی ساختمان مسکن باز شد. ممنوعیت معاملات بر طرف گردید، جواز ساختمان به هر اندازه و به هر تعداد در برابر پرداخت عوارض شهرداری داده می‌شد. بانکها شروع به پرداخت وام برای خرید و حتی ساختمان مسکن کردند. در نتیجه میلیاردها تومان سرمایه‌های راکد متوجه بخش ساختمان گردید بدون اینکه موجودی مصالح ساختمانی و امکان تولید یا تحویل آن برآورد شود. بهای این مصالح و مزد کارگران و در نتیجه هزینه ساختمان مسکن و بهای فروش آن به شدت افزایش یافت و به متری ۷۰ هزار تا ۱۵۰ هزار تومان و بیشتر رسید. برای یک آپارتمان ۵۰ متری حداقل باید ۳/۵ میلیون تومان پرداخت که در قدرت بسیاری از نیازمندان به مسکن نیست. اکنون بحرانی خطرناک بخش ساختمان و تمام رشته‌های وابسته به آن را تهدید می‌کند. این نیز یکی از نتایج بی‌نامگی و اقتصاد بی‌بند و بار است.

گزارش - برگردیم به مسئله تورم و افزایش روزافزون قیمت‌ها. شما درباره علت آن به تفصیل صحبت کردید. ولی اشاره‌ای به مسئله ارز و بالا رفتن سریع

نرخ دلار و سایر ارزها نکردید. آیا به نظر شما این مسئله هیچ تأثیری در تشدید تورم و بالا رفتن بهای کالاهای دیگر نداشته است؟

خامه‌ای - بی‌شک نوسانات نرخ ارز در تشدید تورم تأثیر داشته و به افزایش قیمت‌ها دامن زده است. بانک مرکزی و شورای عالی اقتصاد در سال گذشته با هدف ادعائی تثبیت نرخ ارز به چند سیاست متوالی متشبث شدند که متأسفانه هیچکدام از آنها کمکی به این هدف نکرد، بلکه هر کدام از آنها موجب بی‌ثباتی بیشتر نرخ ارز و افزایش شدیدتر آن گردید. آنها در ابتدا به عنوان یکسان کردن نرخ ارز و حذف نرخهای چندگانه پیشین آن نرخ مصنوعی برای دلار و سایر ارزها معین کردند و مدعی شدند از این پس متناسب با عرضه و تقاضا برای دلار نرخ آن را تعیین خواهند کرد. این نرخ مصنوعی (۱۶۵ تومان برای هر دلار) در آن هنگام خیلی بیش از نرخ موجود آن در بازار آزاد یعنی حدود ۱۵۰ تومان بود و سیاست‌گزاران اقتصادی ما گمان می‌کردند با این اقدام بازار دلالتان ارز و سفته‌بازان را تخته خواهند کرد و ارزهای موجود در بازار را بسوی صندوق بانکها خواهند کشید. آنها به اعتبار همین تصور باطل تعهد کردند که به این نرخ به متقاضیان واجد شرایط بطور نامحدود و به متقاضیان دیگر هر بار تا ۵ هزار دلار خواهند فروخت. اما برخلاف پیش‌بینی آنها کسی ارزی به بانک نخرود، بلکه صف خریداران دلار در برابر بانکها روز به روز طولانی‌تر شد. بدین سان در عرض شش ماه چندین میلیارد دلار از ذخایر ارزی دولت به جیب عده‌ای سفته‌باز و عمدتاً به خارج از کشور منتقل گردید. پس از شش ماه از اجرای این سیاست زیان‌بخش سرانجام سیاست‌گزاران ما از خواب غفلت بیدار شدند و دیدند که موجودی ارزی‌شان ته کشیده است. برای جبران آن سیاست دومی را اتخاذ کردند که نقطه مقابل سیاست پیشینشان بود. این بار نرخ «شناور» دلار را در ۱۷۵ تومان تثبیت کردند و عرضه و تقاضا را بکلی ندیده گرفتند و فروش ارز را هم چنان مسدود ساختند که حتی به نیازمندان میرم ارز واجد شرایط مانند بیماران و دانشجویان خارج نیز ارزی نمی‌دادند. طبیعی است این سیاست موجب رونق بازار دلالتان

ارز شد و نرخ «غیر شناور» آزاد ارز به رغم نرخ «شناور» ثابت دولتی به سرعت افزایش یافت و بهای دلار ۱۵۰ تومانی سابق از برکت سیاستهای درخشان بانک مرکزی از ۳۰۰ تومان نیز بیشتر شد. این سیاست دوم نیز نزدیک به شش ماه اجرا شد و در تمام این مدت بانک مرکزی منتظر بود نرخ دلار خود به خود پایین بیاید. ولی سرانجام نومید شد و به سیاست سومی متوسل شد. بدین سان که علاوه بر نرخ «شناور» ثابت ۱۷۵ تومان برای دلار نرخ «نیمه شناوری» را هم پذیرفت که همان نرخ بازار آزاد بود منهای ۵ تومان. البته این نرخ فقط برای بازرگانان واجد شرایط یعنی کسانی است که از هفت خوان اداری گذشته باشند. بدیهی است کمتر کسی برای تخفیف ۵ تومان حاضر می‌شود از این هفت‌خوان بگذرد. به هر حال این سیاست سوم نیز موفقیتی نداشته و دردی را دوا نکرده، بلکه عملاً تأیید کرد که نرخ «شناور» ۱۷۵ تومانی نرخی مجازی بیش نیست و نرخ واقعی ارز همانست که عرضه و تقاضا معین می‌کند و دولت نیز عملاً آن را پذیرفته است. نتیجه این سیاست باز هم موجب افزایش بیشتر نرخ ارز شد و رونق بیشتر کار دلالتان و صرافان!

بالاخره دولت یکبار دیگر سیاست خود را تغییر داد و به سیاستی متوسل شد که درست نقطه مقابل سیاستی بود که در آغاز ادعا می‌کرد. این سیاست جدید همان سیاست سنتی اعمال زور و فشار و بگیری و ببند است. مطابق این سیاست هرگونه معامله ارزی غیر از مجرای بانکهای دولتی ممنوع است و متخلفان به مجازاتهای شدید محکوم خواهند شد. طبیعی است نتیجه اعمال چنین سیاستی رکود بازار معاملات ارز، فرار قسمت عمده ارز موجود از بازار، و موقتاً همراه با کاهش نسبی نرخ ارز بود. اما زبانی که این سیاست از طریق رکود بازرگانی خارجی و کاهش واردات و در نتیجه افزایش بهای کالاهای موجود، به کشور وارد می‌آورد بسیار زیادت‌تر از سود موقتی آن است. ملاحظه می‌کنید که هر چهار سیاستی که برای جلوگیری از افزایش نرخ ارز و مهار کردن تورم اتخاذ شده است، نتیجه معکوس داشته و موجب تشدید تورم شده است. چرا؟ چون هیچکدام آنها بر مبنای یک تحلیل واقع بینانه شرایط اقتصادی نبوده است. □